

قره قیطاس ۱ و ۲ و ۳*

نقد رمان طبقه هفتم غربی اثر جمشید خانیان

فرخنده حق شنو

مقدمه

جمشید خانیان در سال ۱۳۴۰، در آبادان متولد شده است. اولین مجموعه داستان او، در سال ۱۳۷۲ چاپ شد. آثار بعدی او با نام *بازی روی خط ممنوع*، و رمان دیگر او با موضوع انقلاب اسلامی، رمان *کودکی های زمین و مسبور* در موضوع دفاع مقدس، به چاپ رسیده است. از آثار او می توان از *غوص تمیز*، *چهارمین نامه*، *عشق سال ریکن*، و *وضعیت های نمایشی دفاع مقدس* نام برد. او در پرونده هنری خود سابقه نمایش نامه نویسی نیز دارد چنان که نمایش *قلب زیبایی پابور* در قالب کتاب در سال ۲۰۰۵ از طرف کتابخانه مونیخ، در فهرست کتاب های خواندنی کودک و نوجوان قرار گرفت.

چکیده

طبقه هفتم غربی اثری از جمشید خانیان است، که برای نوجوانان نوشته شده است. این کتاب در قطع پالتویی و در ۷۹ صفحه، توسط نشر افق به چاپ رسیده است. اولین چاپ این کتاب متعلق به سال ۱۳۸۷ است. *طبقه هفتم غربی* برگزیده جایزه اصفهان، شهید غنی پور، و شورای کتاب کودک است. این اثر زبانی ساده، مناسب با زبان نوجوان دارد و تمام رمان را می شود در دو ساعت خواند، اما این به آن معنی نیست که مفاهیم آن نیز در سطح باشند. بلکه نویسند به مواردی اشاره دارد که هم برای نوجوان و هم برای بزرگسال قابل تأمل هستند.

* کتاب *حبیب غنی پور* (مجموعه مقالات): شماره ۷؛ اسفند ۱۳۸۹. این مقاله، نقدی است بر کتاب *طبقه هفتم غربی*، نوشته جمشید خانیان، تهران: نشر افق، ۱۳۸۷.

موضوع این کتاب در ارتباط با کار کردن نوجوانی است که حدود پانزده سال دارد. این داستان هم چنین اشاره به دنیای متفاوت نوجوانان با هم و هم چنین بزرگسالان با هم دارد، و نیز توجه به روابط صمیمانه یک نوجوان دارد، با مردی که می‌تواند جای پدر بزرگ او باشد.

مشخصات کتاب

مکتب: واقعیت‌گرا (رنالیسم)

نوع (ژانر): خانوادگی - اجتماعی

زمان: کمتر از دو روز

مکان: تهران

عنصر غالب: درونمایه

خلاصه

امیرعلی، پسر نوجوانی است که حدود پانزده سال دارد. مادر او خیاط است و پدرش که جنگلبان بوده، در اثر افتادن درخت بریده‌شده‌ای که بر رویش افتاده، جان خود را از دست داده است. او با توصیه مهین خانم - دوست مادرش - برای کار پرستاری، به طبقه هفتم آپارتمانی می‌رود که پیرمردی با دخترش در آن زندگی می‌کنند. پیرمرد، بیمار است و چندروز است که با اصرار خود از آسایشگاه به خانه برگشته است. دخترش، کارمند است و نمی‌تواند مدام از او نگهداری کند. او باید به زندگی خود نیز برسد، اما این چندروزه که پدرش را از آسایشگاه آورده است خودش از او مراقبت کرده است. امیرعلی توان مالی نامطلوبی دارد، قبل از این هم در یک تعویض روغنی کار کرده است. برای همین سعی دارد کارش را خوب انجام دهد. دختر پیرمرد دستورات دارویی و غذایی پدرش را به امیرعلی می‌دهد و به او می‌گوید مواظبش باشد. بعد هم از محل کار خود مرتب به امیرعلی تلفن می‌زند و از حال پدرش جويا می‌شود. امیرعلی دستورات زن را گوش می‌کند، اما به خواسته‌های پیرمرد نیز نمی‌تواند جواب منفی بدهد. و هر چه او می‌خواهد، برایش انجام می‌دهد. او پیرمرد را کول می‌گیرد و به طبقه پایین می‌آورد که از نور آپارتمان استفاده کند. بعد هم با سختی او را به خارج از آپارتمان می‌برد و او را طبق خواسته خود پیرمرد سوار دوچرخه‌اش می‌کند. پیرمرد هم در کودکی دوچرخه‌ای داشته، که اسمش را گذاشته بود «قره قیطاس». امیرعلی حرف‌های پیرمرد را گوش می‌کند و

بعد از دو چرخه سواری او را به خانه برمی گرداند و به حمام می برد. پیرمرد از این که با امیرعلی است احساس رضایت می کند و به او می گوید که امروز به او خیلی خوش گذشته است. و از او می خواهد که برایش بلوط بیاورد. امیرعلی روز دوم با جیبی پر از بلوط و با سختی از صد و چهل پله بالا می آید. وقتی به خانه پیرمرد می رسد، می بیند در نیمه باز است و دخترش روی صندلی نشسته در حالی که چشم هایش قرمز شده است. امیرعلی از او به خاطر دیر رسیدنش معذرت خواهی می کند، اما دختر می گوید دیگر احتیاجی برای معذرت خواهی نیست. و امیرعلی بلوطها را از جیبش درمی آورد و روی میز می گذارد و برمی گردد.

ساختار

امیرعلی و پیرمرد هر دو شخصیت اصلی داستان هستند اما شخصیت امیرعلی پررنگ تر است و شخصیت اول محسوب می شود. با این حال، برخی ویژگی های شخصیت اول را ندارد که یکی از آنها گره گشایی در راستای تلاش هایی است که انجام داده است، و دیگری تحولی که باید در ادامه همان موضوع به دست آورده باشد. گره او فقر است، که به خاطرش مجبور شده از سنی حدود پانزده سال یا کمتر، کار کند؛ یعنی حتی قبل از پرستاری از پیرمرد داستان، در تعویض روغنی کار می کرده. لذا سعی و تلاش او در ارتباط با گره نیز مشخص است. امیرعلی کشمکشی که در تقابل با کسی قرار گیرد، ندارد کسی که در مقابلش بایستد و مانع او شود و در واقع او در مقابل گروه و کسی قرار نمی گیرد. او از همان ابتدای ورود به ساختمان و با رودررو شدن با افراد ساختمان، از نهبان - مرغ ماهیخوار - گرفته تا ساکنینی که با او در راه پله و داخل آسانسور، متوجه تفاوت هایی می شود که بین آنها و خودش است، در واقع همه در دنیای متفاوتی با او قرار دارند. ناآشنایی او با برج یا آپارتمان چندطبقه، آسانسور و بالارفتن از صد و چهل پله برای رسیدن به آپارتمان مورد نظرش و... او را به تلاشی ملزم می کند تا به مقابله با مواردی بپردازد که پیش رو دارد. او می خواهد از پس کاری که به او محول شده، برآید، حتی خود را ملزم می بیند سن اش را بیش از آنچه هست بگوید تا کارش را از دست ندهد، تا مادرش نگوید که بی عرضه و ناتوان است. تا این بخش از پیرنگ و تا نقطه اوج داستان به لحاظ ساختاری در هرم فریتاک در پیرنگ، مشکلی به وجود نمی آید - که البته

کشمکش‌های او فقط با خودش است... اما در گره‌گشایی و تغییر و تحول او بر خلاف تلاشی که کرده به جای به ثمر رسیدن و یا ادامه راه در همان راستا، ناچار است خیلی زود از ادامه راه بازایستد. او یک روز بعد دوباره بی‌کار می‌شود. در این بخش نه تنها گره‌گشایی صورت نمی‌گیرد، بلکه مشکلی مهم برایش به وجود می‌آید که مرگ پیرمرد است. زحمات او بی‌نتیجه می‌ماند، در واقع تغییری که در داستان به وجود می‌آید در جهت مخالف سعی اوست. تحول در پیرمرد است که با مرگ او صورت می‌گیرد، که تحولی قوی‌تر است. به این ترتیب، عمل داستانی در ارتباط با ساختار رمان از وحدت لازمه برخوردار نمی‌شود. داستان پایان‌بندی تقریباً بازی دارد؛ چرا که خواننده باید خود بگوید علت مردن پیرمرد ناپرهیزی او است؟ یا حرف‌های امیرعلی در ارتباط با درخت پیر؟، یا مواردی از این دست و یا هیچ‌کدام.

مطلب دیگر در ارتباط با مشخصات رمان و داستان بلند و داستان کوتاه است که باید به آن توجه شود. هریک از این ژانرها به جهت تعداد شخصیت‌ها، حوادث، زمان جاری داستان، مکان، حجم نوشته، گره‌های داستانی، موقعیت‌ها، و سایر عوامل خود افتراقاتی دارند که باید ملاحظه شود. و همین افتراقات است که تعریف بین داستان بلند و رمان و حتی داستان کوتاه را مشخص می‌کند. رمان چه نوجوان و چه بزرگسال، با تعداد نامحدود شخصیت می‌تواند سروکار داشته باشد که هریک از این شخصیت‌ها با موقعیت‌ها و حوادثی درگیر می‌شوند و در یک پروسه طولانی جریان داستان را با خود پیش می‌برند. گاهی تعداد شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان بسیار زیاد است و گاهی از نظر زمانی داستان به چند نسل می‌رسد، و به مکان‌های مختلف در دنیا نیز کشانده می‌شوند. این تعریف با کمی تفاوت در داستان بلند نیز به همین شکل افاده می‌شود. چنان‌که داستان بلند نیز با شخصیت‌های کمتری نسبت به رمان و هم‌چنین حوادث و زمان و مکان محدودتری از آن قرار می‌گیرد که در نهایت هنوز خیلی محدود نیستند، چون نسبت به داستان کوتاه بیشترند. فقط داستان کوتاه است که از محدودیت‌هایی در هریک از زمینه‌های نامبرده برخوردار است. از این جهت این نوشته فاقد اکثر مشخصات رمان و حتی داستان بلند است؛ چه به لحاظ شخصیت، حادثه، زمان، مکان، گره‌های داستانی، موقعیت‌ها و... هم‌چنین در مورد صفحات هریک از این ژانرهای داستانی، اندازه‌هایی در نظر گرفته می‌شود که بنا به مشخصات هر کدام، در گروه آن قرار می‌گیرد. لذا با تعاریف گفته‌شده،

این نوشته با مشخصاتی که دارد در زمره داستان کوتاه قرار می‌گیرد. نکته دیگر، نویسنده بودن پیرمرد است و آن یک اتاق کتاب که کارکردی در داستان ندارد و برداشتن اش لطمه‌ایی به داستان نمی‌زند.

شخصیت پردازی

شخصیت پردازی امیرعلی با نامش آغاز می‌شود؛ زیرا در این داستان هیچ‌یک از شخصیت‌های دیگر نام ندارند. برخی دیگر از صفات و مشخصات امیرعلی، از گفتگوهای داستان و توصیفاتی که در دیالوگ او با پیرمرد و دخترش گفته می‌شود به دست می‌آید. شخصیت پردازی غیرمستقیم و پویا که نویسنده به خوبی در قالب پرداختی حرفه‌ایی آن را ارایه داده است. این که پدرش جنگلبان بوده و هنگامی که درختی را می‌انداختند، او زیر درخت مانده است و مادرش با خیاطی، گذران زندگی می‌کند و... اما در باب شخصیت پردازی او ارایه مطالبی ضرورت دارد که شخصیت او را تبیین کند. این که چرا او به هر قیمتی در پی به دست آوردن رضایت پیرمرد است و هر کاری را که پیرمرد می‌خواهد انجام می‌دهد، مانند بردنش به بیرون از خانه و سوار دوچرخه کردن او، حتی کارهایی که برایش خوب نیست. حتی برخی را خود پیشنهاد می‌کند، مانند آوردنش به طبقه پایین. علت محبت او نسبت به پیرمرد و اهمیت دادن به خواسته‌های او چیست؟ شاید بگوئیم جواب این است که او می‌خواهد کارش را از دست ندهد، اما ارتباط صمیمانه‌ایی که پسر نوجوان با پیرمرد پیدا می‌کند، می‌تواند دلایل دیگری هم داشته باشد که مهم‌ترین آن روانشناختانه است. کمبود محبتی که امیرعلی از فقدان پدر دارد موجب می‌شود که او نسبت به پیرمرد، از هیچ محبتی دریغ نکند. او صمیمانه و از ته قلب به پیرمرد محبت می‌کند و او را با علاقه حمام می‌کند، در حالی که برای پسر نوجوانی در این سن حمام کردن پیرمردی غریبه با آن شرایط چندان مطلوب نیست. به خصوص که او حتی در آن حال از گفتگوی صمیمانه و خنده و شوخی کم نمی‌آورد. او پیرمرد را روی کول می‌گیرد و به سختی جابجا می‌کند. در حالی که اگر این کار را هم نکند کارش را از دست نمی‌دهد. این نقطه عطفی است که می‌تواند داستان را بر محور خود متمرکز کند که بستگی دارد بدون توجیه عوامل ذکر شده هر نوجوانی بتواند آن را دریافت کند، یا نه.

مطلب دیگر در باب مشخصات ظاهری و بود نموده‌های شخصیت‌های اصلی در

داستان‌های کلاسیک است، که این داستان با وجود این‌که بخشی از پایان‌بندی‌اش باز است، باز در آن رده قرار می‌گیرد. در شخصیت‌پردازی پیرمرد و امیرعلی که شخصیت‌های اصلی داستان هستند، جای برخی مشخصات ظاهری خالی است. این به این معنا نیست که داستان نظر بر این دارد که خواننده خود جای آن‌ها را پر کند، بلکه نویسنده به برخی از آن‌ها توجه کرده است مانند نگرانی که شخصیت فرعی است. راوی مشخصات ظاهری نگرانی را به طور کامل توصیف کرده است، چه از جهت حرف‌هایی که می‌زند و چه مشخصاتی که در دیالوگ‌های امیرعلی و پیرمرد گفته می‌شود. برای مثال، چه گردن درازی دارد، مرغ ماهیخوار، کله‌ش زرده، عینهو کدوتنبل، ساعت بدریخت و گشادی دستشه، سوراخ‌های دماغش عینهو دو تالوله قیفه، نوک دماغش و... صدای جیغ جیغو، سر تاس‌اش، چشم‌های ریز و... و در گفتگوی پیرمرد و امیرعلی هم مشخص می‌شود که پیرمرد گوشت در بدن ندارد - لاغر است - و یا مستقیم می‌گوید چند تار مو بیشتر ندارد. اما این مشخصات در مورد امیرعلی در محاق مانده است. با توجه به این‌که توصیف‌های جسمانی به شخصیت داستان ماندگاری بیشتری می‌دهد و آن‌ها را از شکل مصرف‌دار بودن خارج می‌کند و چه بسا که نویسندگان بزرگ به آن توجه داشته‌اند. اما مطلب دیگری را که باید به آن توجه داشت در باب شخصیت‌معنایی داستان است. شخصیت‌های اول این داستان هر دو کنشگران معنایی هستند و برای این‌ها پا به داستان نگذاشته‌اند که فقط کنشی انجام داده و از داستان خارج شوند. آن‌ها هر کدام مختصات معنایی دارند که رفتاری است که نویسندگان امروزی مانند شکل‌گرایان و ساختارگرایان با شخصیت‌هایشان ندارند و این امتیاز داستان است.

زوایه دید

زاویه دید داستان، دانای کل است. نویسنده در حد و اندازه امکانات این زاویه دید، از آن بهره برده است و توانسته برخی اطلاعات را از مخاطب پنهان نگاه دارد. یکی از امتیازات نویسنده در به‌کار بردن این زاویه دید، بی‌طرف نگاه‌داشتن خود، و نگذاشتن رد پای خود در داستان است. او به هیچ روی برای جوان فقیر که در این سن مجبور به کار است دل نمی‌سوزاند و هم‌چنین برای پیرمردی که مجبور است روزهای آخر عمر خود را تنها بماند و

محتاج دستی باشد که به او کمک دهد و نیز برای کارگر زنی که باید مرتب طبقات را بشوید.

زبان

زبان داستان بسیار ساده و روان است. گفتگوها صمیمانه و معمولی هستند و توجه به سن و شخصیت بچه‌ها در زبان آن‌ها نمودار است. مثلاً: حال‌گیری می‌کنه، ص ۵۸؛ مگه رفیقت نیست؟ ص ۵۸؛ چرا با این یکی رفیق نمی‌شی؟ - با این جاصابونی؟ ص ۵۹. در واقع گفتگوها در این داستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند تا حدی که می‌توان یکی از عناصری را که در داستان غالب است، گفتگو دانست. گفتگوها علاوه بر کارکرد اصلی خود که محملی برای اطلاعات‌دهی هستند، دارای بار معنی نیز هستند. حتی بخشی از شخصیت‌پردازی را به عهده دارند.

پرداخت

پرداخت داستان یکی از بزرگ‌ترین امتیازات داستان است. فنی، حرفه‌ایی، تصویری، توصیفات پویا و به موقع و جذاب نویسنده بیشتر موجب تصویرسازی می‌شود که این خود عاملی است تا حادثه داستان و شخصیت‌ها را ملموس‌تر کند. توصیفات در عین سادگی، جذاب هستند. مثالی در این باب: جای دست و پایش، مثل یک مشت کوچک، نقطه‌نقطه میشد روی زمین‌نمدار، ص ۲۱. نویسنده هم‌چنین به ظرایف و ریزه‌کاری‌هایی که به طور معمول نویسندگان مرد به آن توجهی ندارند، توجه دارد. تصاویری را که نویسنده جلوی روی مخاطب باز می‌کند، بسیار واقعی و صمیمی هستند. رفتار زبان داستان در پرداخت به گونه‌ایی است که توجه او را به سن و سال نوجوان مخاطب نشان می‌دهد.

بیشتر داستان با بازگشت به گذشته (فلش بک) روایت می‌شود. شخصیت اصلی - امیرعلی - در حین بالا رفتن از پله‌های ساختمان با بازگشت به گذشته داستان را روایت می‌کند. او در عین حالی که پله‌ها را می‌شمارد، روز قبل را به خاطر می‌آورد که چگونه برای اولین بار وارد این ساختمان شده، چقدر دنبال آپارتمان مورد نظرش گشته و... تمام وقایع روز گذشته را در همین رفت و آمدهایش به گذشته و امروز روایت می‌کند. تداعی‌ها فاقد پل تداعی هستند، گاهی با فصل از هم جدا شده‌اند. مانند ص ۶۰ که در این حالت هم باز پل تداعی ندارد.

درونمایه

کارکردن پسر نوجوانی که در اثر کمبود امکانات مادی مجبور به کار در تعویض روغنی و پرستاری از پیرمردی بیمار می‌شود، احساس قبول وظیفه در سنی که بیشتر نوجوانان هم‌سن او یا در کلاس‌های تقویتی و ورزش و یا تفریحی می‌گذرانند، برقرار کردن ارتباط صمیمانه توسط امیرعلی با پیرمرد و پیر مرد با او، ایجاد احساس نوستالوژیک در پیرمرد و یادآوری خاطرات گذشته او در روستا، و به دنبال وجه تشابه این دو گشتن، اهمیت دادن به خواسته‌های پیرمرد و خود او، حتی به قیمت گوش نکردن به حرف دختر پیرمرد که سبب می‌شود بعد از مدت‌ها پیرمرد با کسی رازی داشته باشد که دیگران از آن بی‌خبر بمانند، که برای پیرمرد لذتی به وجود می‌آورد که مدت‌ها از چشیدن طعم آن محروم بوده است و... همه مفاهیم و مضامینی هستند که از داستان استخراج می‌شود. هم‌چنین احساس هم‌زبانی و همراهی و همدلی پیرمرد با امیرعلی، که آغاز این رفتار از همان نگاه اول و لبخند امیرعلی به وجود می‌آید که رفتاری متقابل را در پیرمرد به وجود می‌آورد. به وجود آوردن احساس شادی و لذت در پیرمرد، آن‌گونه که فرزندانش نتوانسته‌اند برایش به وجود بیاورند، به پسر جوان منتقل می‌شود. او تصمیم دارد هم‌چنان به پیرمرد محبت کند، چنان‌که روز بعد نیز با جیبی پر از بلوط نزدش می‌آید. اما دلیل منطقی که می‌توان از این همه اعتماد و علاقه پیرمرد نسبت به امیرعلی بیان کرد، تا آن حد که شیر را از دست دختر خود نخورد و روی برگرداند، ولی ازدست امیرعلی بخورد و...، نکاتی است که در درون‌مایه اثر قابل تأمل است. این امر در ابتدا همان نگاه نوستالوژیک پیرمرد است، ارتباطی بین کودکی خود و امیرعلی. او دنبال وجه تشابهی بین روستایی که در آن زندگی می‌کرد و طویله‌ایی که اسبش را در آن می‌گذاشت و امیرعلی و دوچرخه‌اش می‌گردد. امروز دوست دارد به پارکینگی که امیرعلی دوچرخه‌اش را در آن می‌گذارد، بگوید طویله. او در چشم‌های امیرعلی برق نوری را می‌بیند که تحت تأثیر قرارش می‌دهد، چشم‌هایش پشت پرده‌ایی از آب موج برمی‌دارد (ص ۲۶). این‌که گذشته او چه چیزی را به خاطرش می‌آورد و آیا او هم مثل امیرعلی فقیر بوده و مشکلاتی داشته، مواردی هستند که می‌توانند حقایقی باشند که هم‌ذات‌پنداری او را به علی سبب شوند. رفتار صمیمانه‌اش با علی از همان‌جا ناشی شود. همان رفتاری که نسبت به بچه‌های خود ندارد؛ چرا که بچه‌هایش مانند خود او و امیرعلی

زندگی نکرده‌اند و بچه‌ها نیز نسبت به او فقط احساس وظیفه می‌کنند.

از مضامین دیگر داستان توجه به دنیای متفاوت امیرعلی با ساکنین برج یا ساختمانی است که مردم‌اش با او دارند. بچه‌هایی که یا در پی آموختن موسیقی هستند، پسری نوجوان که برای قرار بازی در انتظار دوستش در راه‌پله‌ها زانوی خود را بغل گرفته و منتظر مانده، خانم‌هایی که بر خلاف مادرش که مجبور است پای خیاطی برای دیگران بنشیند، لباس شیک می‌پوشند و زنبیل‌های حصیری به دست می‌گیرند و برای خرید با هم بیرون می‌روند. خانم توی آسانسور که ابروهایش بالا پریده، مرد کراوتی با شاخه‌ای گل در دست و دختر بچه‌ای با سگ پشمالویش و خود برج و آسانسورش. «این جا دیگه چه جور جائیه؟ ص ۱۳»، که دنیای متفاوتی را پیش روی پسر جوان ترسیم می‌کند.

مهم‌ترین مطلبی که در ارتباط با درون‌مایه می‌توان دریافت کرد، حرفی است که نشان از بی‌تجربگی نوجوان داستان دارد. او که همه زحمات پیرمرد را کشیده است، نادانسته از جایی به او ضربه می‌زند که موجب تشویش فکری و از بین رفتن روحیه پیرمرد می‌شود. امیرعلی در ارتباط با شغل پدرش که جنگلبان است، مطلبی را که یاد گرفته به او می‌گوید: «بابام می‌گفت درختی که عمر خودشو کرده باشه، دیگه هیچ جوری نمی‌شه ازش نگهداری کرد. اون موقع اس که با اره برقی می‌برنش و جاشو می‌دن به نهال جوون‌تر، ص ۷۶». پیرمرد به محض شنیدن این حرف در همان لحظه اول در حمام خود را می‌بازد و دستش فرومی‌افتد. و در انتهای داستان بعد از مرگش هم راوی اظهار می‌دارد دست امیرعلی بوی درخت بلوطی می‌دهد که بریده شده است. این درون‌مایه دیگری است که از لایه‌های دیگر متن دریافت می‌شود، و به همین دلیل درک آن با لذت روبه‌رو است. باید گفت درون‌مایه توانسته است به حد لازم معنا و مفهوم مطلب مورد نظر نویسنده را به مخاطب ارائه دهد. و تمام عوامل و عناصر داستان در خدمت به‌ثمرنشانیدن تم داستان کوشیده‌اند و موفق بوده‌اند. لذا در این ارتباط می‌توان به این جمله از رنه ولک اشاره کرد: «هر متنی یک زیرمتن دارد، همان‌که نویسنده آن را خوانده.»

کلیدواژه‌ها

ساعت: اشاره به ساعت در داستان، با تکرار و تأکید آمده است. ساعت می‌تواند نماد،

سمبل و نشانه باشد که تکرار آن اگر به عمد باشد، نشان از زمانی محدود برای پسر و پیرمرد دارد. و با مرگ پیرمرد نیز این مطلب را ثابت می‌کند. «ساعت بندفلزی گشاد» که در صفحات ۶، ۸، ۱۰ و ۱۱ تکرار شده و عبارات «ساعت چنده حالا؟» و «امیرعلی از توی راهرو نگاه کرد به ساعت صفحه گرد بالای در بسته» در صفحه ۳۵ بیانگر این مدعاست.

از بعد دیگر نیز نگاه به ساعت مچی نگهبان که تکرار شونده است، می‌تواند ارتباط مستقیم با خواسته پسر جوان داشته باشد. - گرچه او ساعت نگهبان را زشت توصیف می‌کند - ولی داشتن یک ساعت برای نوجوانی مثل او یک خواسته عادی است، که در این سن و سال هم بیشتر اهمیت خود را نشان می‌دهد. این مطلب جایی خود را ثابت می‌کند که وقتی دیر رسیده و زن دلیل دیرآمدنش را می‌پرسد و می‌گوید: «نه واقعاً ساعت چنده؟» او می‌گوید: «ساعت ندارم خانم».

عدد هفت: این عدد نشان از توجه نویسنده به تقدس آن دارد که در اشکال مختلف از آن سخن گفته است. طبقه هفت غربی. عدد بیست و یک، شماره آپارتمان پیرمرد، که از حاصل ضرب سه و هفت، به وجود می‌آید. «نه‌ام گفته کارم به جور پرستاریه. هفت صبح تا هفت بعدازظهر، ص ۱۹»، «دو هفته آسایشگاه بود، ص ۲۰»، «هفت عصر که خواستی بری... ص ۳۱»، «هفتم هفتم هر چی می‌کشم از دست این هفتمی هاست، ص ۳۴».

قره قیطاس: منظور از قره قیطاس در داستان، ابتدا اشاره به اسب حسین کرد شبستری است، که بعد پیرمرد از آن برای نامیدن دوچرخه‌اش استفاده می‌کند، و بعد هم به دوچرخه امیرعلی همین اسم را می‌دهد. استفاده از این اسم برای سه مرحله از زندگی می‌تواند به عنوان نماد و نشانه در داستان آمده باشد.

بلوط: بلوط هم یکی از تکرار شونده‌های داستان است. میوه بلوط که امیرعلی با خود به خانه پیرمرد می‌برد، تابلوی درخت بلوط که کنار در خانه پیرمرد نصب شده، بوی بلوط که در فضا می‌پیچد، و صحبت کردن از درخت بلوط که انتهای داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تأثیر بسیاری در حادثه داستان دارد. آخرین جمله داستان نیز با این جمله تمام می‌شود: «دست امیرعلی بوی درخت بلوطی را می‌داد که با اره بریده باشندش.»

امتیاز

پرداخت حرفه‌ایی، زبان ساده و صمیمی، دقت بر ظرایف، گفتگوها، همه از امتیازات ویژه‌ایی برخوردارند که در بخش‌های قبلی به آن‌ها اشاره شد. از امتیازات دیگر اثر، مفاهیم و معناهایی هستند که می‌توان از داستان استخراج کرد، که دور از انتظار کتابی با این حجم است. نویسنده مفاهیم داستان را مترادف با مفاهیم شعر، که در آن جملات دارای توان معنای بالا هستند، ارایه کرده است. هرکدام از موضوع یا موقعیت‌های ذکر شده در داستان دارای معنی هستند. و ارزش اصلی داستان بر پایه همین معانی سنجیده می‌شود. می‌توان گفت سبب انتخاب این اثر با وجود کاستی‌های ساختاری و فیزیکی رمان، درونمایه و پرداخت حرفه‌ایی رمان است و هم‌چنین زبان ساده و گفتگوها که در ارتباط با آن باید اشاره کرد به این‌که صمیمیت زبان و به خصوص گفتگوها به حدی ملموس است که مخاطب فکر می‌کند، این کلمات و جملات خودش است که بر زبانش جاری می‌شود، نه راوی داستان.

